

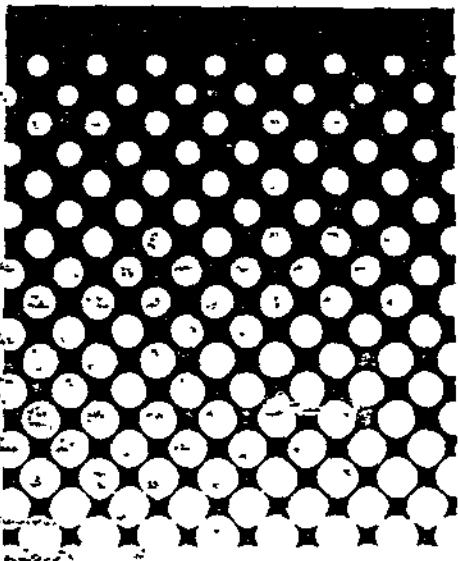
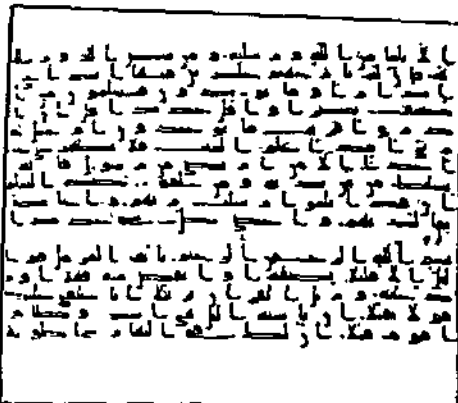
۲۴  
/

۱۶۷۷۲

کتابها زانرشیه	مجله
خوردین وارد بهشت ۱۳۶۸	تاریخ نشر
۲۳	شماره
۲	شماره مسلسل
قصر	محل نشر
فارسی	زبان
علو محمد	نویسنده
۱: (۶۷ - ۱۰۶)	تعداد صفحات
تمکات رسائل فی اعجاز القرآن	موضوع
	سرفصلها
	کیفیت
	ملاحظات

# ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن

محمد علوی مقدم



می‌دانیم که در قرن چهارم هجری، دانشمندانی چون قاضی عبدالجبار معتزلی (م ۴۱۵ هـ) دربارهٔ اعجاز قرآن، کتاب نوشته و جلد شانزدهم کتاب مفصل و با ارزش خود را به نام «المعنی فی ابواب التوحید والعدل» به بحث اعجاز قرآن، اختصاص داده و نیز مانند باقلانی (م ۴۰۳ هـ) کتاب «واعجاز القرآن» نوشته‌اند. علاوه بر آنها سه رسالهٔ دیگر هم در باب اعجاز قرآن و علوم بلاغی به نام «ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن» نوشته شده که به همت والای استادان محقق: محمد خلف‌الله ودکتر محمد زغلول سلام، در مصر در مجموعه‌ای چاپ شده است.

یکی از سه رسالهٔ مزبور، نوشته ابوالحسن علی بن عیسی الرمانی\* (م ۳۸۶ هـ) است.

\* حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (م ۴۶۳ هـ) در جلد دوازدهم صفحات ۱۶ و ۱۷ تاریخ بغداد، چاپ ۱۳۴۹ هـ - ۱۹۳۱ م چهارده جلدی، سال فوت رمانی را ۳۸۴ هجری نوشته و افزوده است که وی، قلم‌لفت قرآن - نحو و علم کلام را [به روش معتزله] بخوبی می‌دانسته است.

ابن خلکان در جلد دوم صفحه ۴۶۱ و فیات‌الاعیان، چاپ قاهره، تاریخ فوت رمانی را ۳۸۴ یا ۳۸۲ نوشته و افزوده است که اصل رمانی از شهر «سمرسن رأی» [سامرای کنونی] بوده است. ولی معلوم نیست که نسبت رمانی برای او به مناسبت «قصر الرمان» شهر واسط بوده و یا جهت اینکه خود وی و یا یکی از اجدادش فرستندهٔ رمان [بائاران] بوده‌اند.

بیمانی در جلد ششم صفحه ۱۶۵ کتاب «الانساب» چاپ حیدرآباد دکن نوشته که رمانی نحوی متکلم بوده و تصانیف فراوانی در فقه و قرآن و نحو و لغت و کلام [بنا بر مذهب معتزله] دارد. رمانی: به ضم راه و تشدید میم در آخر آن، نون بعد از الف، نسبت است به رمان [بائاران] در شهر واسط هم قصر معروفی است که به آن، قصر الرمان گویند.

مصطفی صادق‌الرافعی درباره وی، نوشته است: (۱)  
 رمانی، پس از جاحظ\* (م ۲۵۵هـ) و واسطی (م ۳۰۶هـ) سومین کسی است که در بار اعجاز قرآن، معتقد به اسلوب و نظم است و در واقع، اعجاز قرآن را در تناسب و هماهنگی و تلاوم الفاظ می‌داند.  
 ابن سنان خفاجی (م ۴۶۶هـ) در کتاب «سرالفصاحه» نوشته (۲) که رمانی برای تألیف کلام و تناسب و هماهنگی کلمات سه مرتبه قائل است:

۱- متنافر ۲- متلائم در مرتبه وسطی ۳- متلائم در مرتبه علیا.

عبارات قرآنی و آیات کلام ربانی همه متلائم و هماهنگ و متناسب در مرتبه علیاست و با اندکی تأمل، تفاوت میان گفتار خدایی و گفتار دیگران درک می‌شود و نتیجه‌گیری می‌شود که اعجاز قرآن در تناسب و هماهنگی و تلاوم الفاظ و کلمات است.

نویسنده کتاب «الطراز» عقیده رمانی را در جلد سوم «الطراز» در فصل اعجاز قرآن، در مبحث معتقدان به اعجاز قرآن از جنبه بلاغی، نقل کرده ولی عقیده رمانی را در این باره به طور کامل توضیح نداده و نگفته است که به عقیده رمانی، اعجاز قرآن از جنبه بلاغی، به معنی مربوط می‌شود و یا به لفظ وابستگی دارد. (۳)  
 اظهار نظر سیوطی در کتاب «الاتقان» درباره رمانی و سخنان او درباره اعجاز قرآن از گفته دیگران روشن‌تر و به صواب نزدیک‌تر است. (۴)

از تفسیر بزرگی که رمانی تألیف کرده، تنها بخش آخر تفسیر (یعنی جزء سی‌ام) به ما رسیده است، ولی از رساله معروف او به نام «النکت فی اعجاز القرآن» که در مصر در مجموعهای به اسم «ثلاث رسائل فنی اعجاز القرآن» با تحقیقات و تعلیقات استاد محمد خلفالله و دکتر محمد زغلول سلام، چاپ شده، چنین استنباط می‌شود که رمانی اعجاز قرآن را از راه بلاغت آن ثابت کرده و مسجزه بودن قرآن را در بلاغت آن دانسته و برای بلاغت هم سه مرحله قائل است که

عالی‌ترین مرحله آن درجه بلاغت قرآن است. (۵)  
 زمانی بلاغت را در این نمی‌داند که گوینده بلیغ، مفهوم ذهنی خود را به کسی برساند و یا مفهوم و معنایی را به شنوندگای تفهیم کند، بلکه بلاغت را رساندن معنا به قلب شنونده می‌داند در نیکوترین لفظی، و نمونه عالی‌ترین نوع بلاغت را هم در قرآن مجید.  
 سخن رمانی چنین است: «وانما البلاغة ایصال

• جاحظ بصری در نظم قرآن و اسلوب شگفت‌آور آن، کتاب «نظم القرآن» را نوشته و در آن از وجوه اعجاز و اسرار شگفتی‌های قرآن بحث کرده و محسنات و زیباییهای کلام خدا را با کلام عرب مقایسه کرده و برتری آن را ثابت نموده است ولی متأسفانه این کتاب از میان رفته و به دست ما نرسیده و فقط جاحظ خود در کتاب «الحيوان» در بحث از ایجاز، از آن کتاب اسم برده و گفته است: «ولی کتاب جمعت فيه آيا من القرآن، لتعرف بها ما بين الايجاز والحذف وبين الزوائد والفضول والاستمارات، فاذا قرأتها رأيت فضلها في الايجاز والجمع للمعاني الكثيرة بالالفاظ القليلة فتمتها...» (رک: جاحظ، الحيوان تحقيق از فوزی عطوی، الطبعة الثانية ۱۳۹۷-۱۹۷۸م بیروت، ج ۳، ص ۴۲۸).

ابن الندیم هم در کتاب «الفهرست» مؤلف به سال ۳۷۷ هجری، در فصل کتب تألیف شده در باب قرآن، از کتاب «نظم القرآن» جاحظ اسم برده است. (برای آگاهی بیشتر رجوع شود به الفهرست، بیروت، نشر دارالمعرفة، ص ۵۷).

⑥ ابو عبدالله محمد بن یزید واسطی از اجله متکلمان است، وی از ابوعلی جبائی علم آموخته و در روزگار استادش هم بلند آوازه (یعنی الصوت) بوده است، ابن‌الندیم در صفحه ۲۴۵ الفهرست در باره واسطی نوشته که وی در باره اعجاز قرآن کتابی نوشته که متأسفانه هم‌گشون در دست نیست، ولی عبدالقاهر جرجانی دوشرح یکی مختصر و دیگری مفصل بر آن کتاب نوشته و شرح مسبوط را المتعبد، نامیده است.

حاج خلیفه هم در جلد یکم، صفحه ۱۲۰ کشف‌الظنون، ضمن اینکه نام پدر واسطی را زیدیت کرده و نه «یزید» نوشته است که واسطی کتاب «اعجاز القرآن» را نوشته و عبدالقاهر جرجانی دوشرح بر آن نوشته و شرح کبیر را «متعبد» نامیده است.

لفظ کم اداء شده است. رمائی سپس آیه را با عبارات معروف متداول در میان عرب جاهلی یعنی «القتل انفی للقتل» مقایسه کرده و نتیجه گرفته است:

اولاً- «القصاص حیاة» موجزتر است و کلمات و حروف آن کمتر، زیرا تعداد حروف «القصاص حیاة» ده است و شماره حروف عبارات معروف متداول میان اعراب (= قبل از نزول آیه) چهارده حرف می باشد. ثانیاً- در آیه تکرار نیست ولی در عبارات معروف اعراب تکرار هست و تکرار هم خود از عیوب فصاحت است و در عبارت معروف اعراب گفته شده «القتل انفی للقتل» و کلمه «قتل» تکرار شده است.

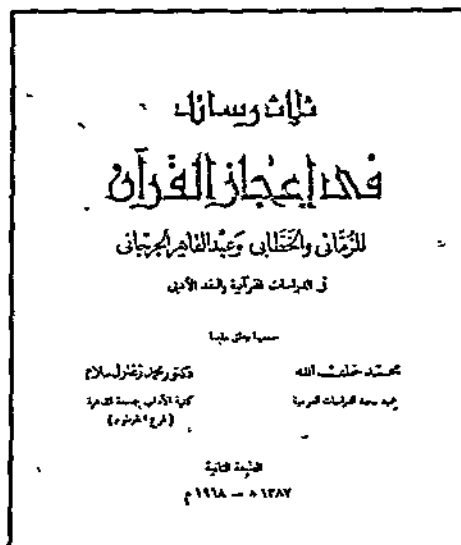
ثالثاً- در آیه صنعت طباق که از محسنات کلام است وجود دارد، زیرا قصاص ضد حیات است و در عبارت معروف اعراب، چنین صنعتی وجود ندارد. رابعاً- در آیه غرض اصلی که ابقاء حیات است ذکر شده، در صورتی که در عبارت معروف اعراب «نفی قتل» غرض اصلی دانسته شده است (۸).

نکته گفتمی در ذیل بحث از آیه مزبور این است که قرآن مجید، ضمن اینکه قصاص را مایه حیات دانسته و بایه زندگی قرار داده و آن را برای حفظ جامعه، لازم شمرده، در آیه پیشین\* از گذشت و عفو سخن به میان

\* آیه پیش از آیه مؤرد بحث این است: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم ورحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم» (بقره ۱۷۸). در این آیه، قرآن مجید، می خواهد بگوید مسأله قصاص برای اولیای مقتول حقی است و هرگز یک حکم الزامی نیست و اگر اولیای مقتول مایل باشند می توانند قاتل را ببخشند «فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف...» در واقع این آیه اولاً راه عفو و گذشت را بر روی مردم نبسته و ثانیاً احسترام خون را نیز کاهش نداده و قاتلان را جزو و گستاخ بر خونریزی نگزیده است (برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۶۰۳).

المعنی الی القلب فی احسن صورة من اللفظ فاعلاها طبقة فی الحسن بلاغة القرآن واعلی طبقات البلاغة للقرآن خاصة» (۹).

رمائی بلاغت را در ده چیز به شرح زیر می داند: ایجاز- تشبیه استعاره- تلاؤم- فواصل- تجانس- تصریف- تضمین- مبالغه- حسن بیان. او در آغاز، هریک از این مباحث را تعریف کرده و اقسام آن را بیان نموده و سپس برای هریک از موضوعات ده گانه، مثالی از آیات قرآنی آورده است. مثلاً در باب ایجاز گفته است (۱۰): ایجازی که تقلیل



الكلام من غير اخلال بالمعنى باشد، از مقوله بلاغت است و افزوده است که اگر گوینده، مفهوم ذهنی خود را در عبارات مفصلی بیان کند، بلیغ نیست، بلکه آن گوینده بلیغ است که بتواند همان مفهوم را در الفاظ کمتری بیان کند. رمائی، ایجاز را به دو نوع: ایجاز حذف و ایجاز قصر تقسیم کرده است. و برای ایجاز قصر مثالهایی را آورده است، همچون آیه: «ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الاباب...» (بقره/۱۷۹). او توضیح داده که در آیه مزبوره معنای بسیار در

آورده و عفو و بخشش را کاری نیکو دانسته است.

\*\*\*

یکی دیگر از رسائل موجود در مجموعه «ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن» رساله «بیان اعجاز القرآن» می باشد که خطابی\* (م ۳۸۸ هـ) نوشته است، او از متکلمان قرن چهارم هجری است و چند کتاب و رساله نوشته است.

رساله «بیان اعجاز القرآن» خطابی نیز در همان مجموعه «ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن» و به وسیله محمد خلف الله و دکتر محمد زغلول سلام، چاپ شده است.

خطابی در رساله مزبور<sup>۱۰</sup>، وجوه مختلف اعجاز قرآن را باز گفته و سرانجام عقیده اکثریت را پذیرفته که گفتند: اعجاز قرآن در بلاغت آن است، آنهم بلاغت فائزهای که تبیین و تشریح آن برای ما کاملاً میسر نیست، زیرا نظیره گویی بدان ناممکن است، چون آیات قرآنی، هم از لحاظ الفاظ استوار است و محکم، و هم از جهت معنا در بردارنده مفاهیم عالی است. به عبارت دیگر، این کتاب آسمانی، زیبایی لفظی و حسن نظم و معانی عالی را با هم دارد، زیرا گفتار خدای علیم قدیر است.

خطابی که اعجاز قرآن را، در بلاغت آن دانسته، افزوده است: این بلاغت متفاوت و مباین با کلام دیگر بنیاست. و این تفاوت را در تاثیر آیات و اثر گذاری آنها در نفوس و قلوب دانسته و بر آن است که نمی توان کلام منظوم یا منثور دیگری را جست که همچون قرآن در اذهان و نفوس، اثر گذارد.<sup>۱۱</sup>

«ولو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدیاً من خشیة الله...» [حشر/۲۱]

شاید خطابی، این نکته را از جا حظ اقتباس کرده باشد، زیرا جاحظ، اعجاز قرآن را در نظم و اسلوب شگفت آور آن دانسته که با اسلوب و روش خاص کلام منظوم و منثور عرب، مباین است. اصل سخن جاحظ در

این باره، چنین است: «... و کیف خالف القرآن جميع الكلام الموزون والمنثور وهو المنثور غير مقفی علی مخارج الاشعار والسجع و کیف صار نظمه من اعظم البرهان و تالیفه من اكبر الحجج».<sup>۱۲</sup>

خلاصه اینکه، خطابی، بلاغت قرآن را در زیبایی کلمات و نظم آنها از لحاظ ترکیب و در برداشتن معانی عالی دانسته و گفته است<sup>۱۳</sup> «واعلم ان القرآن انما صار معجزاً لانه جاء با فصیح الالفاظ فی احسن نظوم التالیف مضمناً اصح المعانی...»

و این همان سخنی است که باقلانی هم یکی از وجوه اعجاز قرآن را بلاغت آن دانسته و بلاغت را نیز در نظم بدیع و گفته است<sup>۱۴</sup>؛ سیوطی هم، نظریات خطابی را در باب اعجاز قرآن در کتاب «الاتقان» باز گفته<sup>۱۵</sup> و اعتقاد دارد که آیات قرآنی، هم از لحاظ لفظ در غایت استواری است، و هم از جهت ترکیب در نهایت خوبی می باشد، و هم در بردارنده عالیترین معانی است.

سخن سیوطی چنین است: «و اذا تأملت القرآن وجدت هذه الامور منه فی غایة الشرف والفضیلة حتی لاتری شیئاً من الالفاظ افسح ولا اجزّل ولا اصذب من الفاظه، و لاتری نظماً احسن تالیفاً و اشد تلاؤماً و تشاكلاً من نظمه، و اما معانیه فكل ذی لب یشهد له بالتقدم فی ابوابه و الترقی الی اعلی درجاته».<sup>۱۶</sup>

\*\*\*

رساله سوم مجموعه مورد بحث «الرساله الشافیة فی الاعجاز» است و نویسنده آن، عبدالقاهر جرجانی (م ۴۷۲ هـ) می باشد که در فرهنگ اسلامی به امام بلاغت معروف است. باید دانست که رساله مزبور، بجز کتاب

ابوسلیمان حمدین حمدین ابراهیم الخطابی، نامش «حمد» (بدون الف) است ولی برخی نام او را «احمد» نوشته اند و الفی به «حمد» افزودند.

سخن خطابی در صفحه ۲۴ «ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن» چنین است «وزعم اخرون ان اعجازه من جهة البلاغه و هم الاكثرون من علماء اهل النظر».

«دلائل الاعجاز» اوست.

در رساله «الشافية في الاعجاز» عبدالقاهر بعضی از جنبه‌های اعجاز قرآن را باز گفته و در نظر داشته که اعجاز قرآن را از راه عجز و ناتوانی عرب که نتوانستند حتی یک آیه نظیر قرآن بیاورند ثابت کند.

در این رساله، عبدالقاهر داستانی را نقل می‌کند بدین گونه: روزی ابن مغیره به نزد قریش آمد و گفت در اجتماع فردا که قریش گرد هم آیند چنانچه درباره این شخصیت (منظورش پیامبر اکرم (ص) بود) از شما بپرسند، چه جواب خواهید داد؟ آنان گفتند که می‌گوییم: او مجنون است. ابن مغیره گفت: این نسبت درست نیست، زیرا او سخن خواهد گفت و معلوم شود که فصیح است و بخوبی سخن می‌گوید و در این صورت، کذب شما معلوم گردد. سپس گفتند: می‌گوییم او شاعر است. ابن مغیره گفت ما در میان خود شاعرانی داریم که شعر هم بسیار سرودماند ولی سخنان او هیچ شباهتی به شعر ندارد و اگر او را شاعر بدانید دروغگو معرفی خواهید شد. سرانجام، آنان گفتند: خواهیم گفت او کاهنی است از کاهنان عرب. ابن مغیره گفت: سخنان او به سخن کهنه شباهت ندارد و اگر او را کاهن بدانید عرب نمی‌پذیرد و شما را دروغگو خواهد دانست.

ابن مغیره به خانه خود رفت، مردم پنداشتند که او اسلام آورده و به دین محمد (ص) تمایل پیدا کرده است. البته اگر او گرایشی به اسلام پیدا می‌کرد، دیگران نیز مسلمان می‌شدند. پسر برادر او - ابو جهل بن هشام بن مغیره به مردم گفت: من از عهده این مهم بر نمی‌آیم و جریان را برای شما روشن خواهم کرد.

سپس ابو جهل غمگینانه به نزد عمو رفت. ابن مغیره گفت: ای برادرزاده چرا تگرانی؟ ابو جهل گفت: قریش می‌پندارد که تو مسلمان شده‌ای. ابن مغیره گفت: چنین نیست، سپس خود به نزد قریش آمد و به آنان گفت: شما گفتید که محمد مجنون است، در صورتی که چنین نیست. و گفتید که شاعر است، ولی

آیا می‌تواند یکی از شاعران قریش بدین سان سخن گوید که محمد می‌گوید؟ گفتید که محمد کاهن است، چگونه چنین چیزی ممکن است به کسی نسبت داده شود، زیرا او برای هر کاری که می‌خواهد در آینده انجام دهد «ان شاء الله» می‌گوید.

آنگاه قریش گفتند: پس به اعتقاد تو چه نسبتی باید بدو داد؟ گفت: من می‌گویم که او ساحر است، زیرا وی همچون سحره بابل می‌تواند میان زن و شوهر و دو برادر و پدر و پسر جدایی بیندازد. قریش سخن او را پسندیدند و بر آن شدند که بگویند محمد ساحر است، زیرا به پندار آنان همانطور که سحر اثر می‌کند و میان دودوست جدایی می‌افکند و یا بالعکس میان دو دشمن، دوستی ایجاد می‌کند، سخنان محمد و آیات قرآنی هم چنین کاری می‌کنند.

و چون این نقشه پس از مطالعه و بررسی و اندیشه، گفته شد، قرآن هم از این جریان به «انه فکر و قدر» (مدثر/ ۱۸) تعبیر کرده که بسیار بلیغ است و جالب توجه (۱۵).

البته قرآن مجید پس از آیه مزبور، درباره مردی که در مسیر کفر و فساد و شیطنت، اندیشه خود را به کار انداخت و مطلب را در ذهن خود خوب پروراند، گفته است: «فقتل کیف قدر» (مدثر/ ۲۰) یعنی مرگ بر او باد که به عنوان تأکید، قرآن تکرار کرد و افزود: «ثم قتل کیف قدر».

ابن مغیره، چون به یاران پیامبر اکرم رسید، اصحاب گفتند: آیا تو توحید را پذیرفتی؟ ابن مغیره گفت: «ما یقول صاحبکم الا سحراً و ما هو الا قول البشر یرویه عن غیره» (۱۶).

قرآن مجید گفته است: «ابن مغیره، یار دیگر اندیشه خود را بررسی کرد و چهره درهم کشید و سپس از حق

اشارتی است به آیات: «ثم نظروا ثم عبس و تبس، ثم ادبروا کتفهم» فقال ان هذا الا سحر یومثرون. آیات ۲۱ تا ۲۴ سوره مدثر.

روگردانید و تکبیر و وزید و سرانجام گفت: «ان هذا الا سحر یوثر» یعنی این آیات جز یک سحر موثر، چیزی دیگری نیست. خلاصه اینکه، ابن مغیره پس از پیروسی و مطالعیه و تفکر شیطانی با گفتن «ان هذا الا سحر یوثر» بی آنکه خود دریابد، ثابت کرد که قرآن مجید دارای جاذبه فوق‌العاده‌ای است که قلب هر انسانی را تسخیر می‌کند و دلها را مسحور می‌سازد و به جهت حلاوت و جاذبه‌اش در دلها اثر می‌کند و به قول نویسندگان محترم تفسیر نمونه (۱۱۷)، یک اعتراف ضمنی است به اعجاز قرآن.

عبد القاهر جرجانی در «الرسالة الشافية» سرگذشت دیگری را که بر عظمت قرآن دلالت می‌کند و نشان می‌دهد که آیات تا چه حد پرجاذبه و تکان دهنده است، نقل کرده و از قول محمد بن کعب قرطبی روایت کرده است: (۱۱۸)

عتبة بن ربیعہ - بزرگ قریش - پس از گرویدن حمزه به اسلام و فزونی یافتن یاران پیامبر، به نزد پیامبر آمد و او را در مسجد تنها یافت و با خطاب «این اخی» به پیامبر اکرم گفت: تو میان جماعت قریش تفرقه‌انداخته و افکار ماقریشیان را نادرست دانسته و برخدایان ما خرده می‌گیری و آباء ما را کافر می‌دانی، اکنون به تو می‌گویم: دست از این کارها بردار، اگر مال من خواهی مای تو انیم مال فراوانی در اختیار تو بگذاریم و اگر طالب ریاست هستی مای تو انیم ریاست قریش را به تو بسپاریم. پس از آنکه سخنان عتبه بن ربیعہ پایان یافت پیامبر گفت: «او قدرغت؟ قال نعم»

پیامبر فرمود: به این آیات گوش فراده: بسم الله الرحمن الرحیم، حم، تنزل من الرحمن الرحیم. کتاب فصلت آیاته قرآناً عربیاً لقوم یعلمون. بشیراً و نذیراً فأعرض اکثرهم فهم لا یسمعون» (آیات ع-۱/فصلت). پس از قرائت آیات، پیامبر اکرم به عتبه گفت: «قد سمعت ماسمعت فانت وذاک». عتبه به نزد قریش آمد، یکی از قریشیان گفت: بگوچه شد؟ و چه شنیدی از

محمد (ص)؟ عتبه گفت: «انی سمعت قولاً والله ما سمعت بمثله قط وما هو بالشعر ولا السحر ولا السکھانت».

اگر خوب دقت شود به این نتیجه می‌رسیم که آیات بینات تا چه حد در عتبه بن ربیعہ عنود متعصب اثر گذاشته تا چارگفته است: «والله ما سمعت بمثله قط». عبدالقاهر جرجانی برای اثبات اعجاز قرآن و تأثیر آن در نفوس، داستان اسلام آوردن ابوذر را نیز نقل کرده و گفته است: (۱۱۹) ابوذر، برادر شاعری داشت به نام «انیس» که برای انجام کاری به مکه رفته بود، پس از بازگشت، ابوذر از او پرسید: در مکه چه خیر بود؟ و چه دیدی؟ انیس گفت: شخصی را ملاقات کردم که می‌گفت: خدا مرا به رسالت فرستاده، ابوذر گفت: مردم درباره او چه می‌گفتند؟ انیس گفت: مردم او را شاعر، ساحر، کاهن می‌دانستند ولی من سخنان او را برتر یافتم و گفتارش، به سخن کاهنان هیچ شباهتی نداشت و باید بگویم: «والله انه لصادق و انهم لکاذبون» به خدا قسم که او راست می‌گفت و مردم دروغ می‌گفتند.

و نیز عبدالقاهر در «الرسالة الشافية» درباره تأثیر قرآن گفته است که ولید بن عقیبه به نزد پیامبر اکرم آمد و گفت: «اقرأ» پیامبر برای او این آیه را قرائت کرد: «ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاه ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و الجبئی یعظکم لعلکم تذکرون» (سورة النحل / ۹۰) ولید از پیامبر خواست

در همین مورد برخی از مفسران، شخصی مراجعه کننده به پیامبر اکرم را «ولید بن مغیره» نوشته‌اند. (رک: تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۰۷)

در این آیه، سه دستور الهی و نیز سه دستور نفی برای مسلمانها وجود دارد بنا به نوشته ابوالسعود (م ۹۵۱) در تفسیرش از قول ابن مسعود نقل کرده است.

وهی اجمع آیه فی القرآن للخیر و الشر و لولم یکن فیہ غیر هذه الآیة الکریمة لکفت فی کونه تبیانا لکل شیء و هدی. (رک: تفسیر ابی السعود - ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم - معروف به: تفسیر ابی السعود، محمد بن محمد العمادی، قاهره، ۹ جلد در ۵ مجلد، جزء پنجم، ص ۱۳۶).

مثالهایی هم از تشبیهات قرآنی، ذکر کرده و از تشبیهاتی که فهم و درک آنها، به تأمل و اندیشه بیشتر نیاز دارد و بالبدیهه درک نمی‌شود، مثالهایی آورده است.

در باب سوم از استعاره سخن رانده و آن را چنین تعریف کرده است: (۲۱) «الاستعارة تعليق العبارة على غير ما وضعت له في اصل اللغة على جهة النقل للبانة» و شاید تعریف رمانی از استعاره، قدیم‌ترین و نخستین تعریف، از استعاره باشد.

البته پیش از رمانی، ابن معتر (م ۲۹۶ هـ) که کتاب «البدیع» را در سال ۲۷۴ هجری تصنیف کرده، باب اول کتاب خود را به استعاره، اختصاص داده و نوشته است «الباب الاول من البدیع - الاستعاره». ولی این معتز از استعاره تعریفی ذکر نکرده و فقط به آوردن مثالهایی اکتفا کرده است. (۲۲)

رمانی به تفاوت میان استعاره و تشبیه نیز اشاره کرده و آنگاه ارکان استعاره را برشمرده و مثالهای فراوانی از استعارات قرآنی هم آورده است. (۲۳)

رمانی باب چهارم کتاب را به «تلاؤم» که نقیض تنافر است، اختصاص داده و تلاؤم را «تعدیل الحروف فی التالیف» دانسته و برای آن سه مرتبه قائل شده و کلام متلائم مرتبه عالی را خاص قرآن دانسته است و از این جهت آن را مهم می‌داند که سخن متلائم در اذهان بیشتر اثر می‌کند و بهتر بر دل می‌نشیند و جنبه پذیرش آن زیادتر است.

رمانی در باب پنجم از «فواصل» (سجع قرآن را فاصله گویند) که از مقوله بلاغت است، سخن رانده و بر آن است که «فواصل بلاغة و الاسجاع عیب» زیرا در اسجاع، معانی تابع الفاظ است و به اصطلاح معنا فدای لفظ می‌شود، در صورتی که در فواصل، چنین نیست.

رمانی سجع باقی را هنر کهان دانسته که کلمات بی معنا به هم می‌بافتند و شنوندگان را سرگرم می‌کردند، در صورتی که «فواصل القرآن كلها بلاغة و

که دوباره بخواند، پیامبر اکرم خواند، سپس ولید گفت: «والله ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة... و مايقول هذا بشر». سرانجام، عبدالقاهر نتیجه گرفته و گفته است: (۲۰) اگر مشرکان و معاندان، پس از شنیدن آیات قرآنی و اندیشیدن، تعصب و عناد را کنار می‌گذاشتند به این نتیجه می‌رسیدند که آیات قرآنی، گفتاری است آسمانی و فوق گفتار بشر و معجزه می‌باشد.

\*\*\*

خلاصه گفتار در باب سه رساله مزبور اینکه: رساله «بیان اعجاز القرآن» خطابی که از صفحه ۱۹ تا ۷۲ کتاب را مشتمل است، درباره اعجاز قرآن سخن گفته و بر آن است که اصولاً درباره اعجاز قرآن سخن فراوان گفته شده و پیامبر اکرم، عرب را به نظیره گویی فرا خوانده و آنان هم حتی از آوردن یک آیه، نظیر آیات قرآنی، ناتوان بودند و در مانده شدند و نتوانستند بدان نظیره گویی کنند، زیرا قرآن معجزه‌ای است که «جاء بافصح الالفاظ فی احسن نظموم التالیف متضمناً اصح المعانی» و از طرفی تأثیر آیات قرآن در قلوب و نفوس هم خود موضوعی است که برای آشنایان به زبان عربی، روشن است.

رساله دوم که به: «النکت فی اعجاز القرآن» موسوم است و از آن رمانی می‌باشد و صفحات ۷۳ تا ۱۱۳ کتاب را در بر دارد، در آغاز از وجوه اعجاز قرآن سخن گفته و بر آن است که وجوه اعجاز قرآن از هفت جهت می‌تواند باشد که یکی از آن وجوه، بلاغت قرآن است و بلاغت هم سه مرتبه دارد و عالیترین مرتبه آن که معجزه است به قرآن اختصاص دارد.

رمانی مسائل بلاغی را در ده باب شرح داده که باب اول، ایجاز است و در این باب پس از تعریف ایجاز، اقسام آن را بیان کرده است.

وی در باب دوم کتاب، از تشبیه سخن گفته و آن را به اقسام مختلف تقسیم کرده و از تشبیه بلاغی همچون تشبیه اعمال کفار به سراب، بحث کرده و



